سرابی به نام انسانیت

حقیقت مکتب انسان گرایی یا اومانیسم

مؤلف: محمد قطب
مترجم: خداداد مطاعی پور

ردّ شبهات ملحدين

رد شبهات ملحدين

no-atheism.net

islamway1434

no_atheism

no_atheism

asteira

انسانیت یا چنانکه می‌گویند جهانی‌بودن، دعوتی پُر زرق و برق است که هر از چندگاهی ظاهر می‌شود سپس تا زمان ظهور جدید از دیده‌ها نهان می‌گردد!

ای برادر من، انسان‌گرا باش .. قلب و احساسات خود را متوجه تمام انسانیت کن، دین را در گوشه‌ای بگذار چرا که دین امری شخصی است .. رابطه‌ای خاص میان بنده و پروردگار است که جایگاه آن قلب می‌باشد، اما اجازه مده که این رابطه، احساسات و رفتارت را در قبال دیگرانی که دینی غیر از دین تو دارند شکل دهد زیرا دین نباید باعث تفرقه و جدایی میان انسانها گردد .. چونکه همه در انسانیت با هم برادرند!

بیا تا بدون در نظر گرفتن نژاد یا رنگ یا میهن و یا دین، خیر و خوبی را برای تمام بشریت مهیا نموده و به آنان ارزانی داریم!

چنانکه می‌نگری ادعایی پُر زرق و برق است، آنگاه که بدان گوش فرا می‌دهی چنان در خیالت تجسم می‌نماید که تو را بسوی ارتفاع و اوج‌گرفتن بر فراز تمام موانعی فرا می‌خواند که بین انسانها در زمین فرق و تفاوت می‌گذارد .. تو را فرا می‌خواند تا در جهان روشنایی به پرواز درآیی .. تو را فرا می‌خواند تا صاحب قلب بزرگ، دید وسیع و احساسات شریف باشی .. تا با چشم انسانیت بنگری و با فکری جهانی بیندیشی و آغوشت را با انگیزه‌ی عشق و محبت بزرگ انسانی، برای تمام بشریت بصورت یکسان بگشایی!

چه سرافرازی و سربلندی و چه شرافت و چه عظمتی در دل و جان و فکر و احساس دارد!

اما درنگ کن! صبر کن تا طنینی که این کلمات و عبارات را ایجاد می‌کند فرو نشیند سپس به دور از احساسات و هیجانات، حقیقت را جستجو کن و بنگر در کجای جهان مشاهده می‌کنی که این شعارها اجرا شده باشد؟!

آیا اعتباری حقیقی در واقعیت دارد یا اینکه صرفا شعارهایی پوشالین است که با هدفی خاص بالا می‌رود؟!

حال به این عبارات فراماسونی بنگر که می‌گوید: «عقیده‌ات را همانند کفشهایت دمِ درب در بیاور»!

آیا فکر نمی‌کنی که دعوت فراماسونی به دعوت انسانیت شباهت دارد؟ آیا فکر نمی‌کنی که هر دو به هم نزدیک هستند؟ حتی مانند دو قلوی هم می‌باشند؟!

«عقیده‌ات را دمِ در (یعنی هنگام ورود به فراماسونری) در بیاور همانطور که کفشهایت را در می‌آوری» و بدون عقیده وارد شو...

شیاطین این چنین می‌خواهند تو را به بردگی بکشند تا تو را در خدمت منافع خود درآورند!

«تمامی ملتهای غیر یهود، خرانی هستند که خداوند آنان را آفریده تا ملت برگزیده‌ی خدا (یهود) بر آنان سوار شوند»!

و انسان خر همان کسی است که دمِ در، عقیده‌اش را همانند کفش‌هایش در می‌آورد و داخل می‌شود، همانطور که چنین از او خواسته شده که داخل گردد .. بدون دین و نیز بدون اخلاق!

در گذشته هرگاه دین، قوی و نیرومند بود توان مقابله با آن را نداشتند، حتی جرأت بر زبان آوردن این عبارت را نیز به خود نمی‌دادند بلکه راه نفاق در پیش می‌گرفتند تا بوسیله‌ی «فریب» دیگران به اهداف پلید خود برسند...

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ {بقره: ۱۴} «وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم».

﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ {آل‌عمران: ۱۷۲} «جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند».

اما آنها امروز در امنیت هستند و نیازی ندارند تظاهر به اسلام کنند بلکه امروزه با گستاخی تمام به انتشار الحاد در روی زمین می‌پردازند...

ولی این الحاد فقط کالایی برای صادرنمودن است! آن را برای ملتهای غیر یهودی صادر می‌کنند تا آنان را از دین دور کنند در حالی‌که آن را بین خود استفاده نمی‌کنند! چرا که هدف نهایی از تمام این برنامه‌ریزیها و دسیسه‌ها، محوکردن تمام ادیان بین ملتهای غیریهودی است تا اینکه فقط یهودیان بر روی زمین صاحب دین باقی بمانند! حال آنکه آنها بر سرشت خود هستند و آن را تغییر نمی‌دهند .. بلکه نزد تمام مردم تظاهر به ایمان می‌کنند و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نماییم!

امر خنده‌دار در این زمان چنین فراخوانی است که می‌گوید: «عقیده‌ات را همانند کفشهایت دمِ درب در بیاور!» پس اگر ملتهای غیریهودی به آن باور نمودند و عقیده‌ی خود را همانند کفش‌هایشان درآوردند شیاطین انس و جن آنگاه که با همدیگر خلوت می‌کنند به شادی و خوشحالی می‌پردازند و به همدیگر می‌گویند: ما با شما هستیم، کماکان بر دین شیاطین می‌باشیم .. بلکه ما تنها ملتهای غیریهودی را به تمسخر می‌گیریم!

تفاوت بین دعوت انسانیت و دعوت فراماسونری، ناچیز است...

تفاوت در این است که در تعابیر بی‌شرمانه و خشن فراماسونری، دین در کنار کفشها گذاشته می‌شود زیرا شخص تنها زمانی فراماسونری را می‌پذیرد که عملا دینش را همانند کفش درآورده باشد یا در شُرف درآوردن آن باشد، به همین دلیل کلمه‌ی خشن، او را آزار نمی‌دهد بلکه ممکن است از آن استقبال هم نماید!

چرا که این کلمه برای تاکید است و امکان دارد برای تهدید هم باشد! تهدید کسی که ذره‌ای از بقایای دین در وجودش باقی مانده باشد...

بنابراین می‌بایست یادآور شود و پیش از ورود، آن را همانند کفش در بیاورد!

اما تعابیر دعوت انسانیت برای تشویق و دوست‌داشتن است، بنابراین ظریف و لطیف می‌باشد و شخص خوشحال از آن را در کام خود می‌بلعد یا به عبارت دیگر شخصی را که سرمست است در کام خود فرو می‌بلعد.

ولی هر دو در نهایت تو را به این امر دعوت می‌کنند که دین خود را رها کنی و بدون دین با زندگی روبرو شوی! و اگر چنین کردی شیاطین بر تو قلاده انداخته و تو را رام خود می‌سازند!

***

اما ممکن است مردمانی فریب زرق و برق دعوت انسانیت را بخورند و به آن ایمان بیاورند یا بسوی آن دعوت کنند در حالی‌که از حقیقت آن غافل باشند، و امکان هم دارد که آنان اصلا باور نکنند که انسانیت، دعوت به جدایی و دورانداختن دین می‌نماید که شیاطین روی زمین برای هدفی مشخص به نشر آن می‌پردازند.

موقتا تصور می‌کنیم که انسانیت، دعوتی خالصانه برای تعالی انسان از تمام تعصباتی است که بر فکر، رفتار و احساساتش سایه افکنده است تا همانند دوست مخلصی که خیرخواه همگان است با تمام بشریت روبرو شود...

این را در دنیای افسانه‌ها و در عالم رؤیاها باور می‌کنیم اما این ادعا در دنیای واقعیت چه اعتباری دارد؟

آیا در دنیایی که جریانات ملی‌گرایی و تعصبات نژادی و دینی و سیاسی و اجتماعی از همه طرف آن را در می‌نوردد اعتباری دارد؟

یک مثال از دنیای معاصر می‌زنیم .. از برخوردی که با مسلمانان در هر جایی از زمین می‌شود که در دست غیرمسلمانان قرار دارد یا در دایره‌ی نفوذ و سیطره‌ی دور و نزدیک غیرمسلمین می‌باشد...

بیایید تا با هم به انسانیتی بنگریم که بر اساس آن با مسلمانان برخورد می‌شود و به تسامح و گذشتی بنگریم که بر اساس آن با مسلمین رفتار می‌نمایند و نظاره‌گر خوشرویی، خیرخواهی و سعه‌ی صدری باشیم که به سان قطره‌های باران از هر جایی بر سرِ مسلمین فرو می‌ریزد!

اتیوپی را مثال می‌زنیم...

جمعیت مسلمانان در اتیوپی حداقل ۵۵ درصد از کل جمعیت است البته این رقم پیش از الحاق اجباری اریتره که کاملا مسلمان بود می‌باشد، حال ببینیم حکومت مسیحی صاحب قدرت چگونه با مسلمانان برخورد می‌کند؟!

در این حکومت حتی یک وزیر مسلمان هم وجود ندارد که اکثریت جمعیت کشور را نمایندگی نماید! و حتی یکی از مسئولین بلندپایه نیز از مسلمانان یافت نمی‌شود! و مدارس دولتی به بچه‌های مسلمان قرآن نمی‌آموزد و اصول و مبانی دینشان[۱] را هم به آنان یاد نمی‌دهد، و هرگاه مسلمانان «مکتب‌خانه‌هایی» برای آموزش قرآن به فرزندان‌شان با هزینه‌ی شخصی خود بازگشایی می‌کنند حکومت پیوسته مالیاتهای سنگین بر آنها تحمیل می‌کند تا اینکه مالیاتها بر دوش‌شان سنگینی کرده و ناچارا مجبور به بستن آنها می‌شوند.[۲]

---

۱. در مصر مبانی دینی مسیحیان قبطی توسط معلمان مسیحی به آنها تدریس می‌شود و دروس آنها در برنامه‌ی رسمی تحصیلی قرار می‌گیرد و آزادی کامل به آنها داده می‌شود و درمورد دروس خود بدون هیچ محدودیتی سخن می‌گویند.

۲. در مصر، مسیحیان قبطی در کنار دروس دینی رسمی که در مدارس دولتی می‌خوانند مدارس دینی خاصی به نام «مدارس یکشنبه» را بازگشایی می‌کنند بدون اینکه دولت هیچ‌گونه محدودیت یا فشاری بر آنها وارد نماید.

و برای آنان جایز نیست که از مسلمین خارج از کشور کمک دریافت نمایند.[۱] و تا چند وقت پیش در اتیوپی، مسلمانی که از یک مسیحی قرض می‌گرفت و توان پرداخت قرضش را نداشت برده‌ی شخص طلبکار می‌شد!

هیلا سلاسی در سال ۱۹۶۲میلادی در سازمان ملل پشت تریبون قرار گرفت و سخنرانی پُر آب و تابی ایراد کرد و اعلان داشت که طیّ ۱۲ سال در اتیوپی تنها یک دین باقی خواهد ماند! اما در این «مؤسسه‌ی انسانی» حتی یک صدا هم بلند نشد که این تصریحات را محکوم نماید!

فیلیپین روزگاری سرزمینی اسلامی بود که صلیبی‌ها آن را اشغال کردند[۲] و با زور و اجبار آن را از دست صاحبانش گرفتند، اما ببینیم آنها چگونه با مسلمانان برخورد کردند؟

پیوسته به تعقیب و راندن مسلمانان پرداختند و آنان را از سرزمین و خانه و کاشانه‌ی خود بیرون کردند تا اینکه آنها را در منطقه‌ای کوچک از سرزمین‌شان محصور نمودند، سپس آنان را «شورشی» نامیدند و اینگونه برای خود، کشتار و جنگ و سوزاندن مزارع مسلمین بلکه حتی سوزاندن خود آنها را نیز مباح دانستند تا این چنین حقد و کینه‌ی عمیق دل‌هایشان را خنک کنند .. با این حال یک نفر هم در سراسر زمین تکانی به خود نداد تا این بلا و مصیبت را از مسلمین دور سازد و دست متجاوزان را کوتاه نماید!

مسلمانان هشت قرن بر هند حکمرانی نمودند اما اهل آن را مجبور به پذیرش اسلام نکردند و به آنها ظلم روا نداشتند در حالی‌که آنها گاو و بت می‌پرستیدند، اما زمانی‌که هندوها زمامِ حمکرانی را در هند به دست گرفتند بنگر که چگونه با مسلمانان برخورد می‌کنند:

---

۱. در مصر، قبطی‌ها از کشورها و هیأتها و افراد مسیحی کمک دریافت می‌کنند بدون اینکه دولت از آنها بپرسد آن را از کجا دریافت می‌کنند و برای چه کاری هزینه می‌نمایند.

۲. ماژلان که به او لقب «جهانگرد بزرگ» داده‌اند از جمله کسانی است که به فیلیپین یورش بردند پس از آنکه با پافشاری شدید از پاپ خواست به او اجازه‌ی تصرف فیلیپین و الحاق آن به قلمرو مسیحیت را بدهد. اهالی فیلیپین در نبردی که ماژلان به خود جرأت برافراشتن صلیب را در سرزمین اسلامی‌شان داده بود او را به هلاکت رساندند به همین دلیل فیلیپینی‌های مسلمان را «وحشی» نامیدند.

اخبار شورش و آشوب چنانکه حکومت و روزنامه‌ها چنین می‌نامند قطع نمی‌گردد .. خلاصه‌ی اخبار این است که هندوها به روستاهای مسلمان‌نشین یورش می‌برند و آنها را همراه اهالی به آتش می‌کشند و دستشان به هرکس برسد به قتل می‌رسانند .. مسلمانان هم اعتراض می‌کنند و برای مقابله با تجاوزات هندوها به خیابان می‌ریزند که پلیس آنان را به اتهام شورش و آشوب دستگیر می‌کند و روانه‌ی زندان می‌نماید!

این در حالی است که دولت هند، دولتی «سکولار» است یعنی حکم آن مبتنی بر دین نمی‌باشد و متعرض افراد متدین نمی‌شود!

چند سال پیش جواهر لعل نهرو به سخن عجیبی تصریح کرد و گفت: «تعیین سرنوشت، حق تمام مردم جهان است به غیر از مردم کشمیر!» .. اما هیچ کس این سخن را محکوم نکرد.

فلسطین چهارده قرن سرزمینی اسلامی بود سپس یهودیان آمدند و حکومتی یهودی در آن بنیان نهادند اما هیچ یک از «انسان‌گراها» بیرون راندن ساکنان اصلی زیر آتش توپ و تانک و حتی دریدن شکم زنان حامله و بیرون کشیدن جنین توسط گروههای یهودی به سرکردگی افرادی مثل مناحم بیژن را محکوم نکردند...

اما اینکه مسلمانان خواستار سرزمین خود شدند و گفتند: آن را دو دستی و با لبخند تقدیم اشغالگران نمی‌کنند محکوم شد!

سخن به درازا می‌کشد اگر اوضاع مسلمانان تحت تسلّط غیرمسلمین یا اوضاع مسلمانانی که در معرض تعدی و تجاوزات غیرمسلمین در سراسر زمین قرار می‌گیرند را بیان داریم.

در روسیه‌ی کمونیست که حدود چهار میلیون مسلمان را قتل‌عام کرد، یا در یوگسلاوی که حدود ۷۵۰ هزار نفر مسلمان را به خاک و خون کشید، یا در افغانستان که سلاحهای ممنوعه‌ی بین-المللی و ممنوع از لحاظ قانونی و انسانی در آن مورد استفاده قرار گرفت!

در اوگاندا، در تانزانیا و...

انسان‌گراها را چه شد؟! آنها را چه شده که کاری نمی‌کنند؟ آنها را چه شده که در برابر ستمکار کافری که نه قلب دارد و نه وجدان، فریاد بر نمی‌آورند؟!

حقیقت این است که دعوت انسانیت تنها بر ضد افراد متدین می‌باشد!

بنابراین کسی که به دین خود پایبند و مقیّد باشد او متعصب و کوته‌بین و مرتجع است که بر اساس دین میان انسانها فرق قائل می‌شود و قلب او گنجایش «انسانیت» را ندارد به همین خاطر بدون هیچ مانع قلبی یا فکری و یا رفتاری با انسانیت برخورد می‌کند!

یا به عبارت دقیق‌تر: کسانی که امروزه مورد هجوم دعوت انسانیت قرار می‌گیرند درواقع مسلمانان می‌باشند!

مسلمین به دو شیوه یا بخاطر دو هدف مورد هجوم دعوت انسانیت قرار می‌گیرند: هدف اول از بین بردن استعلاء و والایی مسلمان واقعی به ایمان اوست که از احساس به متمایز بودن وی از جاهلیت موجود در سراسر زمین ناشی می‌شود تا اینکه شخصیت او دچار ضعف و سستی گردد، و هدف دوم بیرون کشیدن روح جهاد از قلب اوست تا که دشمنان، به اطمینان برسند و نفس راحتی بکشند!!

مستشرق معاصر اتریشی «وان گرانباوم «Von Grunebaum» درمورد هدف اول در کتاب خود «اسلام معاصر [۱] «Modern islam» می‌گوید: «درحقیقت مانعی که مسلمان را از غرب‌گرایی «Westernization» باز می‌دارد استعلاء و والایی او به ایمانش است، بنابراین می‌بایست این مانع در هم شکسته شود تا پروسه‌ی غربی‌گرایی عملی گردد».

---

۱. اینجا مجالی برای شرح عنوان کتاب نمی‌باشد اما قصد او این بوده که اسلام، چیز ثابت و دارای اصول مشخصی نیست بلکه چیزیست که همیشه در حال تغییر می‌باشد، یعنی اسلام نخستین، یک چیز و اسلام قرون وسطی (که نام یکی از کتابهای مؤلف است) چیز دیگری می‌باشد و اسلام معاصر نیز چیزی غیر از آنهاست، و این قضیه به عنوان یکی از ابزارهای جنگی استفاده می‌شود که مستشرقان بر ضد اسلام بکار می‌برند.

آیا نمی‌نگری که این امر، هدف اصلی آنها است .. آیا مسلمان، استعلای ایمانی را احساس نمی‌کند؟

دشمنان می‌خواهند که شخصیت مسلمان ذوب شود و سست گردد و دیگر، آن ویژگی بارزی که خداوند‌ﷻ برای او اراده نموده را نداشته باشد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ {بقره: ۱۴۳} «و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلّوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید (بر تفریط مادیگرایانِ، و بر افراط تارکانِ دنیا، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده‌ی اعتدال مشاهده نمایید) و پیامبر (نیز) بر شما گواه باشد».

براستی که دشمنان اسلام تا زمانی‌که این ویژگی بارزی که مؤمن حس می‌کند را از بین نبرند آرام و قرار نخواهند گرفت و نفس راحتی نخواهند کشید:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ {بقره: ۲۱۷} «پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دین‌تان برگردانند».

این مسئله، مسئله‌ای قدیمی است که عمر آن اکنون بیش از چهارده قرن می‌باشد .. یعنی از آن زمان که جامعه‌ی اسلامی در مدینه شکل گرفت، فقط وسایل جنگ و قتال تغییر یافته است که از بین آنها می‌توان به «تهاجم فرهنگی» اشاره کرد و از بین انواع تهاجم فرهنگی نیز می‌توان این دعوت یعنی انسانیت یا انسان‌گرایی را نام برد.

به نام انسانیت به مسلمان واقعی گفته می‌شود: برادر از مردم کناره‌گیری نکن! چونکه تمام بشریت خانواده‌ی واحدی هستند، لذا با آن همانند یکی از اعضای خانواده برخورد کن و خودت را تافته‌ی جدا بافته ندان! و در فعالیت‌های «انسانی» و مظاهر تمدن «انسانی» سهیم باش!

ما به آنها نمی‌گوییم: آیا شما با مسلمانان همانند افراد خانواده‌ی «انسانی» و «جهانی‌تان» برخورد نموده‌اید و حقشان را بر این اساس که آنها از اعضای این خانواده هستند داده‌اید و آنان را مورد

تعقیب و پیگرد قرار نداده‌اید و آنان را آواره نکرده و نرانده‌اید و علیه آنان تعصب به خرج نداده‌اید و بر اذیت و آزار رساندن به آنان متحد نشده‌اید!!

به آنها چنین چیزی نمی‌گوییم زیرا جدال با آنها فایده‌ای ندارد بلکه می‌گوییم: ما شاهد و گواهی از خودشان ارائه می‌دهیم چرا که او را در گواهی دادن متهم نمی‌کنند!

این شخص آرنولد توین بی تاریخ‌نگار نامدار معاصر است و تعصب او بر ضد اسلام و مسلمانان نیز مسئله‌ی مشهوری می‌باشد.

او در یکی از سخنرانی‌های خود با عنوان «اسلام و غرب و آینده» پس از اینکه جهان را در قبال پروسه‌ی غربی‌گرایی به دو بخش متعصبان بی‌عقل[۱] و مقلدان بی‌احتیاط تقسیم می‌کند و پس از اینکه جنبش کمال آتاتورک را که مقلّد غرب بود می‌ستاید بیان می‌کند:

«ناظر غربی می‌بایست حدّ و مرز خوش‌رفتاری و ادب را مورد توجه قرار دهد و مسخره نکند[۲] زیرا آنچه مقلدان تُرک انجام می‌دهند درواقع تغییر وضعیت وطن و هم‌وطنان خود به حالتی است که ما به خاطر برخورد غرب با اسلام از آنها بخاطر فقدان آن انتقاد می‌کردیم در حالی‌که هم اکنون هرچند دیر، سعی دارند درست همانند یک حکومت غربی و ملت غربی تقلید کنند».

و می‌گوید: «زمانیکه هدفی که آنها قصد آن را داشتند کاملا درک نمودیم تنها می‌توانیم با شگفتی این سؤال را مطرح کنیم که: آیا این هدف واقعا تلاشی که در پیکار خود برای دستیابی بدان صرف کردند را توجیه می‌نماید؟!».[۳]

---

۱. منظور او بصورت خاص، مسلمانان ملتزم به دین اسلام است.

۲. این اعترافی از جانب مؤلف است مبنی بر اینکه غربی‌ها، ترکها را پس از آنکه غرب‌گرا شدند و اسلام خود را رها کردند به تمسخر می‌گیرند.

۳. تمسخر مؤلف به ترکها را مشاهده می‌کنی آن هم در آن حال که غرب را به مسخره نکردن آنها سفارش می‌کند!

باز می‌گوید: «ما تُرک مقلد مسلمانی را دوست نداریم که خشم ما را بر می‌انگیزد آنگاه که از بالا به عنوان فریسی و زندیق به ما می‌نگرد و خدا را بدین خاطر که او را همانند ما قرار نداده سپاس می‌گوید و بخاطر اینکه ترکان مقلد پیشین، خلقت خود را از گِل مخصوصی بشمار می‌آوردند تلاش کردیم با به تصویرکشیدن این «گِل مخصوص» بعنوان چیزی منفور و زشت از هیبت و بزرگی تُرکها بکاهیم و آنان را «ترکان ناشناس» نامیدیم تا اینکه سرانجام توانستیم اعتماد به نفس آنان را از بین ببریم و ایشان را به انجام این انقلاب «تقلیدی» که هم اکنون در برابر چشمان ما بکار می‌گیرند واداشتیم...».[1]

و گوید: «و اکنون پس از اینکه ترکها با تحریک و نظارت ما دگرگون شدند و بعد از اینکه چنان گشتند که هر وسیله‌ای را جستجو می‌کنند تا خود را همانند ما و ملتهای پیرامون خودشان گردانند الآن احساس تنگی و فشار و حتی احساس خشم و غضب می‌کنیم...» درست همانند شعر ساموئل آنگاه که بنی‌اسرائیل به زشتی و شناعت هدف خود اعتراف کردند و به وجود پادشاه تمایل یافتند...

«به همین دلیل شکایت جدید ما از ترکها در این وضعیت امری ناشایست است[2] و شخص تُرک می‌تواند چنین به ما پاسخ دهد که او هر کاری بکند از نظر ما خطاکار می‌باشد...».

«در هر حال ممکن است انتقاد ما از ترکها خشن و ناشایست باشد ولی نه غرض‌ورزی و تعصبی در آن هست[3] و نه خارج از موضوع می‌باشد، بنابراین اگر در حالتی که تلاشهای ترکها باد هوا

---

۱. تمام صلیبی‌ها به صورت یکسان از این سلاح معنوی که همان استعلای ایمانی مسلمان است نفرت دارند.

۲. این اعترافی است به اینکه مسخره‌کردن ترکهای مقلّد توسط غرب به حدّ «بی‌ادبی و اهانت» می‌رسد.

۳. دوباره به شیوه‌ی خاص خود تمسخر را تکرار می‌کند و می‌گوید مسخره‌کردن ترکهای مقلد توسط غرب بدون غرض‌ورزی می‌باشد! یعنی آنها مستحق این تمسخر هستند.

نشود -یعنی در حالتی که فرضا به موفقیت دست یابند- میراث تمدنی چه دستاوردی خواهد داشت؟ و این نقطه از دو نقطه‌ضعف اصلی حرکت مقلدان پرده بر می‌دارد:

«نخست: اینکه جنبش آتاتورک، تقلیدی و دنباله‌رو است و جنبشی مبتکرانه نمی‌باشد، به همین دلیل فرضا در حالت موفقیت آن، بجای اینکه حتی ذره‌ای از توانایی مبتکرانه را در نفس بشری آزاد نماید تنها بر کمیّت محصولاتی می‌انجامد که این ابزار و ماشین‌آلات در جوامع مورد تقلید واقع شده تولید می‌کنند.

«و دوم: در حالت موفقیت حیرت‌آور -فرضا- که بالاترین حدّی است که مقلدان می‌توانند به آن برسند صرفا یک راه خلاص برای اقلیتی ناچیز در جوامعی خواهد بود که این شیوه‌ی تقلید را در پیش می‌گیرد زیرا اکثریت، امیدی ندارند که به عضویت در طبقه‌ی حاکم تمدن تقلیدشده درآیند و نتیجه و حاصل این اکثریت درواقع افزایش تعداد پرولتاریای (کارگران) تمدن تقلیدی می‌باشد.

«ملاحظه‌ی موسولینی ملاحظه‌ای شدید و برّان بود آنگاه که گفت: «ملتهایی پرولتاریایی (کارگری) وجود دارند[1] آنچنان که طبقات و افراد پرولتاری وجود دارند».[2]

مسئله این است! درحقیقت پایبندی و چنگ زدن مسلمان به اسلام خود چیزیست که دشمنان اسلام را بصورتی دیوانه‌وار به خشم می‌آورد .. و آرام و قرار نخواهند گرفت تا اینکه این پایبندی را از بین ببرند و آن را سست گردانند (و از وسائلی که بدین منظور استفاده می‌کنند دعوت به انسانیت و جهانی‌بودن است) پس اگر عملا دچار سستی گردید و دیگر، ویژگی بارز خود را حفظ نکرد او را تحقیر می‌کنند درست همانطور که اروپا، تُرکها را تحقیر نمود پس از اینکه آتاتورک، اسلام آنان را برچید و فرهنگ غربی را جایگزین آن ساخت!

---

۱. یعنی ملتهای خوار و ذلیلی که وابسته بوده و ذلت و تبعیت، تقدیر آنها می‌باشد و هیچ راه گریزی از آن ندارند.

۲. برگردان عربی دکتر نبیل صبحی با عنوان «اسلام و غرب و آینده» صفحه ۵۱-۵۳.

این در حالیست که یکی از مبلغان مسیحی در کتاب «هجوم به جهان اسلام» می‌گوید: «اروپا از مرد بیمار (خلافت عثمانی) هراس داشت زیرا ۳۰۰ میلیون انسان پشت او آماده بودند که با یک اشاره‌ی دست وارد جنگ شوند».[1]

این جمله‌ی اخیر، ما را وارد نقطه‌ی دوم یا هدف دوم که همان بکارگیری دعوت انسانیت در جنگ با مسلمانان است می‌نماید.

شدیدترین و وحشتناک‌ترین چیزی که دشمنان اسلام را از اسلام می‌ترساند روح جهادِ نهفته در آن است!

مستشرق معاصر کانادایی «ویلفرد کانتول اسمیت» در جایی اعتراف می‌کند که اروپا نمی‌تواند ترس و وحشتی را که چند قرن از فتوحات اسلامی داشت به دست فراموشی بسپارد و می‌گوید: هیچ چیزی با این ترس و وحشت در عصر جدید برابری نمی‌کند حتی وحشت اروپا از تسلّط کمونیسم بر چک‌اسلواکی در سال ۱۹۴۸میلادی!

---

۱. در اوائل دهه‌ی شصت در انگلستان کتابی با عنوان «معضل مرد سفید «The White Mans Delemma» ظهور یافت که مؤلف آن، موضع مرد سفید (اروپایی) در قبال مرد غیر سفید را شرح داده بود. و خلاصه مبحث کتاب اینست که مرد سفید فریاد بر می‌آورد که محدودکردن تولیدمثل مرد غیرسفید ضروری است و سعی دارد مرد غیرسفید را برای محدود نمودن تولیدمثل خود با وسایل مختلف قانع سازد با این توجیه که منابع کره زمین پاسخگوی «انفجار جمعیتی» آینده نیستند. مؤلف در کتاب خود این ادعا را مورد بررسی قرار می‌دهد و ثابت می‌کند که تمام منابع زمین هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است حال بماند که منابع دریایی بطور کلی بهره‌برداری نشده بشمار می‌رود. و ثابت می‌کند که سراسر زمین اعم از خشکی و دریا به اندازه‌ای منابع در خود دارد که برای چندین برابر جمعیت کنونی بشر کافی می‌باشد. اما حقیقت پشت پرده‌ی این فریادکشیدن‌ها، ترس مرد سفید بخاطر از دست دادن سروری و تسلّط و رفاه روبه رشد خود از بیداری مرد غیرسفید است که مرد سفید، خیرات او را از طریق استیلا و استعمار سلب نموده است. بنابراین اگر پیوسته نسل مرد غیرسفید افزایش یابد در آن حال که نسل مرد سفید بخاطر کارکردن زن و حفظ خوش‌اندامی و پرهیز از بارداری و ادای نقش مادری کاهش یابد در این صورت مرد غیرسفید به حقیقت ماجرا پی خواهد برد، یعنی می‌فهمد که مرد سفید، خیرات او را که به دلیل افزایش جمعیت خود بدان نیاز شدید پیدا نموده از وی سلب کرده است، و در این هنگام برای بازپس‌گیری خیرات به تاراج‌رفته‌اش بر مرد سفید می‌شورد و در این صورت مرد سفید، سروری و قدرت و رفاه خود را از دست می‌دهد، به همین خاطر است که مرد سفید، او را به محدودکردن تولیدمثل سفارش نموده و از گرسنگی و قحطی می‌ترساند!!

مستشرق آمریکایی رابرت پین «Robert Payne» در مقدمه‌ی کتاب خود با عنوان « The Sacred Sword» «شمشیر مقدس» می‌گوید:

«ما اسبابی قوی برای بحث و بررسی عربها و آشنایی با روش آنان داریم، آنها در گذشته تمام دنیا را تحت تصرف خود درآوردند و برای بار دوم نیز چنین خواهند کرد! زیرا آتشی که محمد آن را شعله‌ور نمود کماکان با قدرت شعله می‌کشد و هزار سبب برای اعتقاد به این مسئله وجود دارد که این شعله، خاموش‌ناشدنی است!»

آینده را به علم خداوند جل جلاله می‌سپاریم چرا که ما نمی‌دانیم فردا حال و وضع مسلمانان چه خواهد بود بنابراین به زمان حاضر نظر می‌افکنیم و به وحشت دشمنان اسلام از روح نهفته‌ی جهاد در امت اشاره می‌کنیم...

اروپا هیچگاه همانند امروز دارای چنین قدرتی نبوده است و جز به وسیله‌ی استعمار جهان اسلام و تاراج خیرات آن و به بندگی‌کشاندن اهل آن و تحت نفوذ درآوردن آنان به چنین رفاه رو به رشدی نرسید.

چه می‌شود اگر در مسلمین، روح جهاد بیدار شود و این استعمار را با انواع و اشکال ظاهری و باطنی آن اعم از سیاسی و نظامی و اقتصادی بیرون برانند و سروری و سیادت خود بر سرزمین و جان و مال و فکر و وجدانشان را باز پس گیرند؟!

اگر چنین اتفاقی روی می‌داد اروپا چه وضعیتی می‌داشت؟ و این رفاه رو به رشدی که امروزه در آن به سر می‌برد کجا می‌رود اگر مسلمین، خیرات خود را برای خویش نگهدارند یا آن را به صورت معامله‌ی آزاد با قیمت حقیقی و مناسب در تجارت آزاد به اروپا بفروشند؟

و این قدرت و توان عظیم نظامی و علمی و مادی که امروزه در اختیار دارد کجا خواهد رفت اگر منابع اروپا کاهش یابد و کالاهایش که امروزه بر عقب‌افتادگان توزیع می‌کند و سودهای آن‌چنانی به جیب می‌زند دچار رکود شود؟!

هرگز! دشمنان اسلام هرگز دوست ندارند که روح نهفته‌ی جهاد در امت بیدار گردد هرچند هم سخن رابرت پین محقق نشود؛ سخنی که با آن، اعصاب غرب را دچار تشویش می‌کند تا فشار بر مسلمانان را افزایش دهند و اجازه‌ی بهره‌وری از هیچ فرصتی برای خیزش را به آنان ندهند یا دقیق‌تر بگوییم اجازه‌ی بهره‌وری از هیچ فرصتی برای بازگشت به حقیقت اسلام که بخاطر پروسه‌ی «غربی‌گرایی» از دست داده‌اند را ندهند!

دعوت انسانیت از جمله سلاحهای جنگی است که روح جهاد در مسلمانان را هدف گرفته است.

می‌گویند: برادر من! دنیا تغییر کرده است، بنابراین از جهاد سخنی بر زبان نیاور! یا اگر هم ناچار شدی، تنها از جهاد دفاعی سخن بگوی و در مورد آن هم خیلی کم و محدود سخن بران! زیرا این چیزیست که امروزه مناسب «انسان‌گرایی متمدن» نمی‌باشد!

جهاد، شرایط تاریخی خاصی داشته و آن دوران به سر آمده است! اما امروزه انسانیت، یک خانواده گشته است! و قانون بین‌المللی و هیأتهای بین‌المللی هستند که به حق تو رسیدگی می‌نمایند و به شیوه‌های «دیپلماتیک» قضایای تو را حلّ و فصل می‌کنند! و اگر این هیأتها در بازگرداندن حقِ به تاراج‌رفته‌ی تو موفق نشدند در این هنگام می‌توانی بخاطر حق خود بجنگی اما نام جهاد بر آن نگذار! چرا که دوران جهاد به سر رسیده است به همین خاطر نام آن را دفاع از حقوق مشروع بگذار!!!

اما مبادا در نشر دعوت از جهاد سخنی بر زبان بیاوری! زیرا امروزه وسائلی انسانی برای نشر دعوت وجود دارند که در صورت تمایل می‌توانی از آنها استفاده کنی؛ وسائلی همانند کتاب و رادیو و تلویزیون و کنفرانس و تدریس وجود دارند، پس مبادا از جهاد سخنی بر زبان بیاوری چون در این هنگام مورد انتقاد شدید افراد متمدن قرار می‌گیری!

به این افراد نمی‌گوییم: این هیأتهای بین‌المللی که می‌گویید در قضیه‌ی فلسطین کجا هستند؟ و در قضیه فیلیپین کجایند؟ و در قضیه‌ی کشمیر و افغانستان کجایند؟ و در هر قضیه‌ای که

مسلمانان یک طرف آن هستند کجایند؟ کجاست این حقوقی که به روشهای بین‌المللی بازگردانده می‌شود و کجا جلوی تعدی و تجاوزات گرفته می‌شود؟

و به آنها نمی‌گوییم: این هیأتها و قوانین و تمام اقدامات بین‌المللی چه ارزشی دارند آنگاه که این قانون رسما اعتراف می‌کند که پنج دیکتاتور ابرقدرت در زمین هستند که تنها آنها حق مشروع دارند! که هر اقدامی که موافق تمایلات خصمانه‌ی آنها نباشد را از طریق «وتو» متوقف کنند؟!

اینها را به آنها نمی‌گوییم زیرا بی‌فایده است! بلکه به آنها می‌گوییم که اسرائیل تصمیمات سازمان ملل متحد و شورای امنیت را به دیوار می‌زند و در آن حال که همیشه تجاوزگر است با افتخار اعلام می‌کند هیچگاه به این تصمیمات تن در نمی‌دهد و به آنها پایبند نمی‌شود اما «انسان‌گرایان» برای تنبیه اسرائیل هیچ اقدامی نمی‌کنند بلکه سلاح «انسانیت» تنها در برابر مسلمین بکار می‌رود هرگاه خواستار حق مشروع خود گردند!

***

اسلام -دین خداوند متعال- در کمال صراحت می‌باشد و در نهایت قاطعیت است، نه طفره می‌رود و نه می‌پیچاند و نه با شعارات دست به فریب می‌زند.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ {تغابن: ٢} «او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید».

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ {زمر: ٩} «آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند با کسانی که (چنین چیزی را) نمی‌دانند برابر و یکسانند؟!».

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ (١٩) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (٢٠) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (٢١) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ...﴾ {فاطر: ١٩-٢٢} «نابینا و بینا یکسان نیست و تاریکیها و نور

هم همسان نمی‌باشد و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیست و مردگان و زندگان هم مساوی نمی‌باشند».

و با صراحت و قطعیت تمام مقرر می‌نماید که ولاء مسلمان تنها برای خدا و پیامبرش و مؤمنان است و ولاء در غیر این موارد جایز نمی‌باشد:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ {مائده: ۵۵} «تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنان، یاور و دوست شمایند».

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ﴾ {آل-عمران: ۲۸} «مؤمنان نباید کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند (رابطه‌ی او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ {مائده: ۵۱} «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان او از زمره‌ی ایشان بشمار است».

و با صراحت و قاطعیت مقرر می‌دارد که جهاد برای نشر دعوت اسلام تا روز قیامت باقی است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ للهِ﴾ {انفال: ۳۹} «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد».

اسلام برای تحمیل عقیده‌ی خود بر مردم در آن حال که آن را نپسندند قتال و جهاد نمی‌کند بلکه چنانکه پیشتر گفتیم برای برچیدن نیروهایی جاهلی می‌جنگد که سدّ راه حق به مردم می‌شوند البته کاری به موانع روانی یا محسوس مادی ندارد، نیروهایی که در قوانین و نظامهایی جاهلی نمود پیدا می‌کند که در واقعیت امر در حس مردم وزنه‌ی سنگینی دارند و نیز سپاهیان و حکومتهایی که از این نظامهای جاهلی پشتیبانی می‌کنند و به آنها در روی زمین قدرت و مشروعیت می‌بخشند پس اگر این موانع برطرف شد آن موقع ﴿لَا إِكۡرَاهَ فِی الدِّينِ﴾ «در دین هیچ اجباری نیست»:

﴿لَا إِكۡرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ {بقره: ۲۵۶} «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است».

بلکه عدالت ربّانی برپا می‌شود تا مردم از آن بهره‌مند گردند و در سایه‌ی آن به ادامه‌ی زندگی بپردازند هرچند هم که عقیده‌ی اسلام را نپذیرند.

مسلمانان در حالی مصر را فتح کردند که اهالی آن بر دین مسیحیت بودند اما مسلمین، آنان را مجبور به پذیرش اسلام ننمودند و اگر اکراه و اجباری در کار می‌بود تا این لحظه اثری از قبطی-های مسیحی باقی نمی‌ماند!

بلکه مسلمانان عدالت الهی را همانطور که خداوندﷻ آنان را امر نموده بود برپای داشتند به همین خاطر این عدالت، کرامت از دست‌رفته‌ی قبطی‌ها را به آنها بازگرداند؛ کرامتی که حاکمان رومی که بر دین آنها ولی مذهبی دیگر بودند از ایشان سلب کرده بودند، درواقع رومی‌ها پشت قبطی‌ها را صرفا بخاطر اختلاف مذهبی با آنان با شلاق، سیاه و کبود می‌کردند اما قبطی‌ها هیچ اقدامی برای دفع تعدّی آنها انجام نمی‌دادند و هیچ پناهگاهی نمی‌یافتند که به آنان آزادیِ اعتقاد و عدالت و کرامت ارزانی دارد.

اما زمانی‌که مسلمانان آمدند تمامی این حقوق را به آنان دادند، و داستان آن شخص قبطی که به مدینه رفت تا نزد عمر بن خطاب از ضربه‌ی عصایی شکایت کند که پسر عمرو بن عاص بر پشت پسرش زده بود مشهور است و نیاز به تکرار آن نمی‌باشد...

اما دلالت آن روشن است زیرا همین شخص قبطی که از رومیان شلاق می‌خورد و دَم نمی‌زد و اعتراضی نمی‌کرد و انتقام کرامت به تاراج رفته‌اش را نمی‌گرفت این سفر دور و دراز را بخاطر دستیابی به عدالت به جان می‌خرد چونکه اسلام، کرامتش را به او بازگرداند به همین دلیل چنان شد که در برابر ظلم اعتراض می‌کند و خواستار عدالت می‌شود و به این خاطر که اسلام پناهگاهی حقیقی برای او ایجاد نمود که عدالت را در آن طلب نماید به همین دلیل او در آنجا عدالت را طلب نمود.

مسلمانان بخاطر همین می‌جنگند نه برای اینکه عقیده‌ی خود را تحمیل نمایند و نه برای توسعه‌طلبی استعماری و نه برای چپاول مایحتاج مردم و استفاده از آن علیه خودشان و نه به خاطر هیچ منفعت دنیایی که تمام کشورها برای آن تلاش می‌کنند بلکه هدف آن، اجرای اوامر خداوند و انتشار این عدالت الهی بر روی زمین است.

مسلمانان اندلس را فتح نمودند و هشت قرن متوالی آنجا بودند اما عقیده‌ی اسلام را بر مسیحیان اندلس تحمیل نکردند بلکه عده‌ای از روی عشق به اسلام و باور به صدق و راستی‌اش، بدان ایمان آوردند و مسیحیان نیز مسیحی باقی ماندند تا اینکه آنها این نیک رفتاری را با بیرون راندن مسلمین از اندلس همراه با شکنجه و عذاب و آوارگی در فجیع‌ترین شکلی که تاریخ به خود دیده پاسخ دادند...

مسلمانان، روشنایی را از طریق مدارس و دانشگاهها و اساتید و کتابها و علوم و تمدن خود در اندلس و دیگر سرزمین‌ها انتشار دادند؛ تمدنی که گواهی گواهان با انصاف غرب با وجود تعداد اندکشان آنرا ثبت نموده است! و اندلس درواقع امن‌ترین پناهگاه برای یهودیان و مسیحیان بود که در آنجا در سایه‌ی حکومت اسلامی احساس امنیت کامل می‌کردند در حالی‌که تمام اروپا

یهودیان را مورد شکنجه‌ی خود قرار می‌داد و حتی مسیحیان مخالف با مذهب کلیسای کاتولیک در ترس و هراسی همیشگی به سر می‌بردند.

مسلمانان، هند را نیز فتح نمودند و هشت قرن بر آن حکمرانی کردند اما عقیده‌ی اسلامی را بر بت‌پرستان هند تحمیل ننمودند بلکه آنان را با عقایدشان آزاد گذاشتند درحالی‌که عقایدی داشتند که هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرفت همانند پرستش گاو و تبرک‌جستن به مدفوع و ادرار آن...

بلکه فقط بر آنها این را تحمیل کردند که دست از برخی از عادات و سنتهای وحشیگرانه‌ی خود همانند زنده دفن‌کردن بیوه‌زنان همراه شوهر وفات‌یافته‌ی آنان یا زنده‌سوزاندن‌شان بردارند و این کار را بخاطر تعالی مردم به مرتبه‌ی آدمیت در برخی رفتارشان انجام دادند بدون اینکه به عقاید آنان تعدّی و گزندی برسد...

و هندوها در سایه‌ی حکومت اسلامی پیوسته بر عقاید و سنتهای خود باقی ماندند تا اینکه با کمک صلیبی‌های انگلیسی حکم هند را به دست گرفتند، در این هنگام نیک‌رفتاری مسلمانان را با تجاوزات پی‌درپی و سوزاندن روستاهای‌شان و تحریک عامدانه‌ی آنان و جریحه‌دارکردن احساسات‌شان پاسخ دادند.

مسلمانان این چنین، سرزمینها را فتح نمودند و خداوند متعال بخاطر این مفاهیم والا آنان را به جنگ و قتال برای نشر این دعوت امر فرمود اما با همه‌ی اینها مسلمین، آغازگر جنگ نبودند بلکه ابتدا اسلام را عرضه می‌نمودند، اگر اسلام را از مسلمین نمی‌پذیرفتند درخواست جزیه می‌نمودند، اگر جزیه را هم قبول نمی‌کردند آنگاه جنگ و قتال بخاطر بیرون‌آوردن مردم از تاریکیها و ظلم جاهلیت به عدالت و تسامح اسلام، آن هم به شکلی انجام می‌گرفت که واقعیت تاریخ، گواه و مؤید آن است.

با این وجود جنگ دارای سنتهایی است یا به عبارت دقیق‌تر اخلاقیات اسلام در همه چیز حتی با مشرکین معاند رعایت می‌شود.

رسول‌خداﷺ در آن حال که اخلاقیات جنگ را به ارتش خود می‌آموختند فرمودند: "وَقَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ اغْزُوا فَلَا تَغُلُّوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تُمَثِّلُوا وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا".[۱] «و با کسانی که نسبت به خدا کفر می‌ورزند پیکار کنید. بجنگید اما کسی را به غلّ و زنجیر نکشید وخیانت نکنید! دشمن را مُثله و اعضای بدنش را قطعه قطعه نکنید و کودکان را نکشید».

سپس اگر مسلمین به دشمنان، عهد و پیمانی دادند در این صورت خداوندﷻ به آنان امر می‌کند که به عهد و پیمان خود وفا کنند و تحت هیچ شرایطی و برای هیچ هدفی، پیمان خود را نقض ننمایند و اگر از خیانت دشمنان ترسیدند آشکارا عهد و پیمان‌شان را به آنها برگردانند و خیانت ننمایند و پیش از فسخ عهد و پیمان، دشمن خود را با جنگ غافلگیر نکنند:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (٩١) وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٩٢) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٣) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٩٤)﴾ {نحل: ۹۱-۹۴}

«به پیمان خدا (که با همدیگر می‌بندید) وفا کنید هرگاه که بستید و سوگندها را پس از تأکید (آنها با قَسمِ به نام و ذات خدا) نشکنید در حالی که خدای را آگاه و گواه (بر معامله و وفای به عهد) خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید. شما (که با پیمان بستن به نام خدا تعهّدی می‌پذیرید به عهد خود وفا کنید و) همانند آن زنی نباشید که (به سبب دیوانگی، پشمهای) رشته‌ی خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد. شما نباید به خاطر (ملاحظه‌ی این و

۱. صحیح مسلم.

آن و) این که گروهی، جمعیّتشان از گروه دیگری بیشتر است (پیمانها و) سوگندهای خود را (بشکنید و آن را) وسیله‌ی خیانت و تقلّب و فساد قرار دهید. (آگاه باشید که) خداوند با امر به وفای به عهد، شما را مورد آزمایش قرار می‌دهد و (خداوند نتیجه‌ی این آزمایش و) آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیده‌اید در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد. اگر خدا می‌خواست شما را ملّت واحدی می‌کرد لیکن (بدانید که در هر حال از حیطه‌ی قدرت خدا خارج نیستید و) هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد هدایت عطا می‌فرماید، و به طور قطع در برابر کارهایی که می‌کنید (مسؤولید و) از شما بازخواست می‌شود. سوگندهایتان را در میان خود وسیله‌ی نیرنگ و فساد نسازید (و مردمان را با قسمهای دروغ گول نزنید. اگر سوگند یاد کنید و بدان وفا نکنید، این امر) سبب می‌شود که گامهای ثابت (بر ایمان مردمان) از جای بلغزد و به سبب جلوگیری از راه خدا (با رفتار ناهنجاری که می‌ورزید، در دنیا) دچار بلا و بدی بشوید و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید».

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ {انفال: ۵۸} «هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حمله‌ی غافلگیرانه کنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد».

معاویه رضی الله عنه تا مدت زمانی معین به رومی‌ها عهد و پیمان داد سپس خبرچین‌ها به او خبر دادند که رومی‌ها از آتش‌بس به منظور آمادگی برای نابودی مسلمانان استفاده می‌کنند به همین دلیل تصمیم گرفت که آنها را غافلگیر نماید اما وقتی با مشاوران خود موضوع را در میان نهاد آنان وی را منصرف نمودند و به او گفتند یا اینکه آشکارا و با اطلاع رومی‌ها، عهد و پیمان را به آنها باز می‌گردانی و یا اینکه تا پایان مدتِ پیمان منتظر می‌مانی که خداوند جل جلاله تو را بخاطر اطاعت از امر او یاری می‌دهد بنابراین تا پایان مدت پیمان منتظر ماند و به اذن خداوند بر رومیان پیروز گردید.

تاریخ روایت می‌کند که صلیبی‌ها چگونه به عهد و پیمان خود با صلاح‌الدین ایوبی رحمه الله خیانت کردند و به یکباره مسلمانان غیرنظامی و بی‌دفاع را غافلگیر کردند، مسلمین هم در مسجد پناه گرفتند اما صلیبی‌ها وارد مسجد شدند و دست به قتل‌عام مردم زدند تا جایی‌که خون تا زانوی اسبها رسید...

اما زمانی‌که ورق برگشت و صلاح‌الدین بر آنها پیروز گردید از انتقام‌گرفتن از آنان سر باز زد و گذشت نمود و هیچگاه به عهد و پیمانی که به آنها داده بود خیانت نکرد.

وفاداری مسلمانان به عهد و پیمانهای خود در صلح و جنگ پیوسته در طول تاریخ مثال‌زدنی بوده است چرا که آنان از آموزه‌های اسلام پیروی نموده‌اند و اخلاق لا إله إلّا الله را در پیش گرفته‌اند.

***

اسلام در ارشاد پیروان خود به تمایز و متفاوت بودن از حالتهای جاهلیت، صریح می‌باشد؛ متمایزشدن به نظافت و پاکی خصلت و اخلاق و رفتار، و نیز استعلای ایمانی بر تمامی منابعی که یا اسلامی نیست و یا با اسلام در تعارض می‌باشد حتی اگر هم شکستی موقت یا ضعفی عارضی گریبانگیر آنها گردد:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ {آل‌عمران: ١٣٩} «و (در راه خدا به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات خداوندی و قوّه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید».

منبع متمایز بودن، احساس به این امر است که مسلمانان بر هدایت هستند و دیگران بر گمراهی، و اینکه منهج و برنامه‌ای که با آن زندگی می‌کنند والاترین منهج است زیرا منهج ربّانی می‌باشد و برنامه‌ای که غیرمسلمین بر آن زندگی می‌کنند پست‌ترین منهج است زیرا منهج جاهلی می‌باشد.

لذا این وجه‌تمایز بر پایه‌ی نژاد و رنگ و پُست و مقام و ثروت و قدرت یا هر یک از مفاهیم جاهلی‌ای که جاهلیت بدان افتخار می‌کند و با آن بر مردم فخر می‌فروشد و برتری‌جویی می‌کند استوار نیست بلکه این تمایز، برگرفته از شناخت منهج ربّانی و پیروانش می‌باشد...

اما با تمام اینها برخورد اسلامی با غیرمسلمانان چگونه می‌باشد؟!

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ {ممتحنه: ۸} «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ {مائده: ۵} «و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما حلال است، هرگاه که مهریّه‌ی آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد».

کما اینکه لازمه‌ی تمایز و استعلاء، خصومت با تمامی منابع غیراسلامی نیست، اگر ذاتا چیز سودمندی بود و با اسلام در تعارض نبود مشکلی ندارد چرا که مسلمانان نخست از تمدن ایرانی و رومی چیزهایی را اخذ کردند که معتقد بودند سودمند می‌باشد و با عقیده و اخلاق و افکار و تصورات اسلامی آنان تعارض ندارد بلکه لازمه‌اش اینست که از منابع غیراسلامی چیزی را اخذ نکنند که به عقیده و ارزشها یا شریعت و قوانین و یا اخلاق مربوط می‌شود زیرا مرجع آنها در تمام این امور، کتاب خداوند و سنت پیامبرش می‌باشد و این دو برای مسلمین کفایت می‌کند و در آن دو، هر آنچه که در این امور بدان نیازمندند وجود دارد. اما با ابزارهای تمدن و علم و دانش

و تجربه‌های سودمند، دشمنی و خصومتی نیست مادامیکه با یکی از اصول اسلام در تعارض نباشد.

***

این همان واقعیت اسلام است، و خلاصه‌اش اینست که انسانیت حقیقی و گذشت و تسامح حقیقی همان اسلام است!

با اینکه ادعاهای انسانیت و جهانی‌بودن و تسامح در تمام نظامها صرفا شعارهایی است که در واقعیت وجود خارجی ندارد و بی‌اعتبار است اما در اسلام، واقعی و حقیقی است و ادعا و شعارهایی غیرواقعی و پوشالین نمی‌باشد.

اسلام دین حقیقی خداوندﻋﺰ‌ﻭﺟﻞ است و تمام امور موجود در آن مثل جهاد برای نشر دعوت، تمایز و استعلای ایمانی، فاصله‌گرفتن از آلودگی‌های جاهلیت و عدم مشارکت در آنها، همگی امری ربّانی می‌باشد که مسلمانان از نزد خود بوجود نیاورده‌اند و از آن به نفع خود استفاده نکرده‌اند بلکه در راستای اجرای فرمان خداوند بوده است، چه - با معیارهای محدود بشری - در روی زمین به غنیمت دست یافته‌اند یا اینکه متحمل ضرر و زیان شده‌اند بلکه آن کارها را بخاطر به دست آوردن رضایت خداوند و حرص بر کسب پاداش آخرت انجام داده‌اند.

اما غیرمسلمانان طبیعتا به این امر باور ندارند به همین خاطر با آنها بر اساس منطق ایمانی مناقشه نمی‌کنیم بلکه فرض می‌نماییم که تمامی نظامها در زمین دارای یک حق برابر در وجود و انتشار هستند پس باید با دیدی علمی و عینی و مجرد به واقعیت تاریخی نظر بیافکنیم.

کدامیک از نظامها در روی زمین با روح انسانی و حقیقی، حق خود در وجود و انتشار را ادا کرده است؟ و کدامیک از آنها حق وجود و انتشار را با رفتاری خالی از انسانیت و در نهایتِ پستی اعمال نموده است؟

هرکس که شک دارد می‌بایست به واقعیت معاصر و انواع وحشیگری و بربریتی که به ذهن هم خطور نمی‌کند و انواع نقض پیمانها که باورنکردنی است و انواع اهانت‌ها به کرامت ملتها و سبک‌شمردن حقوق انسان که در ذهن کسی متصور نمی‌شود بنگرد!

تمامی این موارد با وجود شعارهای برافراشته‌شده و ارزشهای نگاشته‌شده در کتابهای قانون اساسی و پیمان‌نامه‌ها و معاهدات انجام می‌پذیرد!

اما اسلام اهل فریب و دورزدن و پیچاندن نمی‌باشد و شعارهای پر زرق و برق و پوشالین سر نمی‌دهد بلکه با وجود صراحت و قاطعیتی که با آن به حلّ امور می‌پردازد همان چیزیست که روح انسانیت حقیقی و تسامح حقیقی را جامه‌ی عمل می‌پوشاند و اجرایی می‌نماید، البته این امر جای تعجب ندارد زیرا اسلام، برنامه و منهج ربّانی و حقی است که باطل به هیچ وجه نمی‌تواند بدان راه یابد و همان راه مستقیمی است که هیچ کژی و انحرافی ندارد.

پایان